

حدود صد و سی سال پیش شورش طاهره قره العین علیه حجاب در جامعه اسلام زده غوغا کرد و مجتهدان ارشد به اتهام مفسد فی الارض حکم به اعدامش دادند. نزدیک به صد سال گذشته از زمانی که فخر آفاق پارسا، نخستین زن روزنامه نگار تبعیدی، در تلاش برای رفع توقیف نشریه اش گفت: "زن‌ها هم غیرت نداشتند. صدا از یکی‌شان بلند نشد، اگر جمع می‌شدند دم مجلس و اعتراض می‌کردند، شاید من این همه مصیبت و در بدری نمی‌کشیدم." چهل و پنج سال دور شده ایم از مرگ فروغ فرخزاد، شاعری که از خشونت شوهر نویسنده، بدگویی همپایه های روشنفکرانما و حمله ی مطبوعات زمانش در امان نماند و هنوز استبداد خود را زیرکانه در مسیر نوسازی سلطه پدر بر زن تحمیل می کند.

از بلوایی که دامنگیر طاهره شد و او را در چاه باغ ایلخانی خاموش کرد تا دسیسه فیلم پورنوی منتسب به بازیگر جوانی که رسانه ها خودکشی اش را چشم می مالیدند و حکایت هنرپیشه ای که پستان هایش تیتز داغ خبر شد، فاصله ی زمانی ای معادل عمر چند نسل گذشته، اما هنوز بلاهت پنجه هاش را از گلوی زن ایرانی برنداشته است. در فرهنگ استبدادی آقا- نوکر که جز شاه، رهبر، پدر و چوپان بقیه فاقد سلیقه و سیاست اجرایی اند تنها سیستم رسمی سیاسی ضدآزادی نیست؛ بلکه مناسبات شهروندان جامعه هیستریک که با میکرومردهای دیکتاتور ذهنشان رشد یافته اند نیز بر مدار همان خشونت می گردد؛ طوری که گاه جای حاکم، روشنفکر نقش مهاجم را ایفا می کند.

زیست ترقی خواهانه در ایران همواره به وسیله اقوام متهاجم متلاشی شد و هرگز مانند بابل یا یونان به شکوفایی کامل نرسید؛ چنانکه حمله اعراب، مغول ها و ترک ها بنیاد اجتماعی ایران و مناسبات اجتماعی تاریخی آن را به هم ریخت. ظهور دوره بیداری در ایران نتوانست نوید بخش آزادی باشد؛ چون اندیشه های تجددخواهانه پیش از کژدبسه کردن قشریگری، گرفتار استعمار شد و گسترش سرمایه داری، خودکامگی حکومت و عدم مشارکت شهروندان، سلب آزادی های فردی را به همراه آورد؛ از سوی دیگر پرش ناگهانی مالکین بزرگ پیش از مشروطیت به دوران بیداری و پذیرش مظاهر تمدن غربی، ظاهر آنان را به سرعت تغییر داد؛ تا جایی که خود را در قالب بروکرات هایی مدرن به جامعه معرفی کردند. از دل چنین جامعه ای روشنفکرانی بیرون آمدند که شعار توسعه ی آزادی های مدنی داده و همزمان در اندرونی خانه هایشان خودکامگی پیشه کردند؛ یعنی همان ها که در لابیرنهای مغزشان مذهب گرایی حفته کرده و زن را در هیئت سوراخ، ساکن و فرورفته میدیدند، علیه مذهب قلم زده، به آن حمله کردند و با استفاده از کاریزمای خود در جامعه و احاطه بر زبان، اختیار و بدن زن را دو مقوله ی جدا دانسته و این گونه مقوله ی اختیار به دلیل ضرورت محاسبات فلسفی در حیطه ی کار مردان به حساب آمد.

تا زمان امیرکبیر جامعه ی ایران به باسواد و بیسواد تقسیم میشد که اولی وابسته به فراماسیون مذهبی و دومی از فرودستان بودند. نوگرایان دوره قاجار گروهی از تحصیل کردگان اروپایی را برای آموزش علوم جدید به ایران وارد کرده که پس از پایان دوره آموزشی دارالفنون تبدیل به باسوادهای جامعه و یا به اصطلاح قاجاریه "منورالفکر" میشدند و حال آن که در بررسی روانشناسی اجتماعی، آنها باسوادهایی بوده که از مکتب سنتی روحانیت بیرون نیامده و به قول سعدی "دزدانی با چراغ آمده" بودند. در دوران پس از قاجار نیز اضافه بر بروکراتها تعداد چشمگیری از متفکران مصرفگر نیز تنها به بازگویی آموخته هایشان پرداختند؛ از این رو باید بین روشنفکر و باسواد تمایز قائل شد.

انقلاب اسلامی با پشتیبانی سرمایه داری جهانی که طرح مارشال و مدرنیست آسیایی را شکست خورده میدانست محاسبات شهروندی و روشنفکری ایران را به هم ریخته و منجر به فرار تحصیل کردگان نوگرا شد. پس از انقلاب 57 سرمایه داری توسعه طلب، افرادی را به شکل های دست فروش و پاندا از روستا به شهر وارد کرد. اینان که نه پای در زمین داشته و نه دستی در بازار به شکل زاندهای اجتماعی در شهرها ظهور کرده و به دلیل گنجایش محدود بازار به سپاه و بسیج پیوستند. اخلاق اجتماعی این گروه برخاسته از بدویت روستا و قبایل اولیه کوچ نشین بود. گروهی دیگر از حاملان فرهنگ روستا با سوادآموزی اجباری شاهنشاهی، تنها خواندن و نوشتن آموخته و خود را روشنفکر نامیدند. گروهی دیگر که سابقه شهرنشینیشان از دوره ی شاهنشاهی می گذشت با تفکرات جدید شهروندی غربی آشنا شده و در جریان دگرگونی های اسلامی به ائتلاف مخالفان پیوسته به صورت اپوزوسیون از ایران خارج شدند در لباس ترقی خواه باورهای خشن، سنتی و مذهبی خود را وارد روابط خانگی و برخوردهای اجتماعی کردند؛ همانانی که به قول فروغ "میل دردناک جنایت در دستهایشان متورم میشد." مصداق بارز این سبک روشنفکر، داستان ایرج میرزا، شاعر انتقادگرای مشروطیت، به مساله حجاب است. او با طنز زیرکانه ای حجاب را برای جامعه از آن رو مضر می داند که با کشف حجاب، مردان به اشتباه خواهر خود را سوژه ی عشرت قرار نمیدهند.

واقعیت این است که شکلهای ظاهری اجتماع با تغییر بنیاد اقتصادی آن تغییر می کند، اما مناسبات مالکیت نهادینه شده به سرعت موقعیت های مادی، اقتصادی جامعه تغییر نکرده و شکل تکاملی آن نیازمند گزاره های دوره ای است. عدم استقرار انقلاب صنعتی و

دموکراسی فرهنگی سبب شد که قانون پدر به قدرت خود باقی بماند و با از میدان به در شدن تجددگرایان اصیل، ترقی خواهان قلابی با شعار مردم سالاری قرائت کهنه از بدن زن را دوباره مشق کرده و پای مثله کردن تاریخی ذهن، زبان و بدن زن ایرانی را به سال های معاصر نیز کشانند؛ چنانکه دکتر علی شریعتی، دانش آموخته ی دانشگاه سوربون فرانسه، با نوشتن کتاب **فاطمه، فاطمه است** الگویی تحملگرا را عرضه کرد؛ زنی که سر و دست، قلب و عضلاتش از حقوقی متفاوت با واژن بهره مند بود و دستگاه تناسلی اش بحران منطقه به حساب می آمد. این گروه با توان اجرایی بیشتری سامانه دانش و قدرت را در ارتباط تن زن بسط داده و آب در آسیاب بنیادهای سادیستیک سازی زنان ریختند؛ شرکت هایی که با هدف تولید اجناس رنج کشیده و رنج آور تاسیس شده بودند.

در سایه آزادی های فردی و مدنی میتوان به هویت فردی دست یافت. جامعه ای که دور از استاندارهای حقوق انسانی اداره میشود نتیجه اش افتادن در کوره راه هایی است که ظاهرا انضباط اجتماعی به حساب می آید، اما در واقع سازوکارهایی هستند که تعیین میکنند چگونه یکی ذهن، زبان و بدن دیگری را طوری کنترل کرده که به نظر برسد براساس میل خودش عمل می کند. این همان گفتمان هیستریک است که در پی تولید بدن های هیستری و تبلیغ زندگی باسمة ای می کوشد شورشی را تحت ولایت خود به سوژه ویران شده بدل کند.